

سرمقاله

روژآوا و خاورمیانه رویکرد دیگری را می‌طلبد

انقلاب چین، مائوتسه دون و رهایی زنان در چین

لردگان را تنها نگذاریم

نامه عاطفه رنگریز از زندان

سرشت جنسی انسان

زمین خانه بشریت



روز آوا و خاورمیانه رویکرد دیگری را می طلبد

سرمقاله

و یا آواره شدند و هر بار با دخالت‌گری کشورها و نیروهای ارتجاعی درگیر یک جنگ بی‌فرجام شده‌اند. آن‌زمان که جمهوری اسلامی با افتخار اعلام می‌کرد که «اگر در سوریه نمی‌جنگیدیم، باید در خیابان‌های تهران با داعش می‌جنگیدیم» و چپ و راست از قاسم سلیمانی تقدیر می‌کرد و به او لقب «ژنرال» می‌داد، مردم خوشحال بودند که ایران مثل سوریه نشده است و علی‌رغم تضادهایشان با جمهوری اسلامی، قاسم سلیمانی را ستایش می‌کردند، اما نمی‌دانستند که این رضایت و خوشحالی به قیمت قتل عام مردم سوریه تمام شده است.

راه حل چیست؟

به واقع چه باید کرد تا مردم از این وضعیت آشفته‌ای که بر دنیا مسلط شده نجات پیدا کنند؟ چه راه حلی برای برون رفت از این وضعیت مناسب است؟ چگونه می‌توان از وسط این جهنم راهی برای رهایی بشریت باز کرد؟ یکی از موارد مهم در این که بتوان در مسیر درست و در جهت رهایی واقعی گام برداشت، مرزبندی داشتن با نیروهای مرتجع و تشخیص درست دوست از دشمن است. عدم توازن قوا، ضعف در آگاهی، تفکر غلط حاکم بر جنبش‌ها و سازمان‌ها و ... و گاه اپورتونیزم تحت نام «تاکتیک» باعث می‌شود که متحدین از میان ستمگران انتخاب شوند. مثلاً بعد از حمله آمریکا به عراق و قدرت گرفتن نیروهای شیعه، بسیاری از عرب‌های سنی مخالف دولت به داعش پیوستند. یا سنی مذهب‌ها از نقاط مختلف دنیا و حتی از اروپا و آمریکا، که با قدرت‌های امپریالیستی مخالف بودند داعش را به عنوان یک آلترناتیو برای مبارزه با ستم حاکم بر دنیا و مردم انتخاب کردند. این موضوع در مورد روژاوا هم اتفاق افتاد. در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳، برای مقابله با داعش به ائتلاف آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی در همراهی با بعضی از کشورهای منطقه مانند ایران، قطر و عربستان سعودی پیوستند. امروز و در مقابل حمله ترکیه، با ارتش آزاد سوریه متحد شده‌اند. هر کدام از این متحدین، ارتجاع یا امپریالیسم، خودشان عامل وضعیت موجود هستند. آن‌ها در هر دوره بر اساس منافع خودشان و نه منافع مردم، صحنه جنگ و سیاست را تغییر می‌دهند.

دومین نکته مهم برای گام برداشتن در تغییر وضعیت موجود، داشتن تصویر از جامعه آینده است. این موردی است که می‌توان مردم را متحد کرد. این که مختصات جامعه مد نظر از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چگونه است؟ منافع چه طبقه‌ای تامین خواهد شد؟ آیا منافع مردم در اولویت خواهد بود یا کسانی که در قدرت هستند؟ معیار تعیین حقیقت چیست؟ این سوالات باید در مقابل مردم گذاشته شود و آن‌ها را در تضادها و مشکلات و افق راهی که در مقابل است، مشارکت داد.

سومین مورد لازم و مهم برای تغییر وضع موجود، وجود و حضور رهبری برای هدایت اکثریت مردم در این مبارزه است. رهبری که مسلح به دیدگاه علمی برای شناسایی گسل‌ها و تحلیل از تضادها باشد. رهبری که دارای استراتژی سیاسی و نظامی و برنامه برای رسیدن به جامعه مورد نظر باشد. شورش‌ها و مبارزاتی که توده‌های مردم برایش می‌جنگند در نبود یک رهبری واقعی، ثمره‌اش را قشری بیگانه که ضد منافع اکثریت جامعه است، می‌چینند. تفکراتی که در چارچوب نظام موجود فکر می‌کنند، برایشان

در هر گوشه از این دنیا، سایه جنگ، هر روز بر زندگی مردم سنگینی می‌کند. در خاورمیانه همیشه پرآشوب، یمن، سوریه، عراق و افغانستان یا درگیر جنگ هستند و یا هنوز اثرات و آسیب‌های پس از جنگ را بردوش می‌کشند. مرگ، آوارگی، مهاجرت اجباری، قحطی و نابسامانی بخشی از نتایج جنگ‌های ناعادلانه است. جنگی که مردم بی‌دفاع، هدف حمله قدرت‌های تا دندان مسلح و برای تامین منافعشان، قرار می‌گیرند. اسارت زنان و تجاوز به آن‌ها یکی از وحشیانه‌ترین و دردناک‌ترین پیامد جنگ‌هایی است که به مردم تحمیل می‌شود و موارد متعددی در تاریخ، در این مورد وجود دارد. یکی از آخرین موارد این اتفاق وحشتناک که توسط زنان قربانی رسانه‌ای شد، تجاوز به زنان کرد ایزدی در عراق توسط نیروهای داعش بود.

این روزها مردم روژاوا (کردستان سوریه) دوباره درگیر جنگ هستند. این بار جنایتکاری دیگر این ماموریت را بر عهده گرفته است. اردوغان، با چراغ سبز آمریکا، تحت رهبری رژیم فاشیستی ترامپ/پنس دست به قتل عام مردم زده است. او از هیچ جنایتی بر مردم روژاوا کوتاهی نمی‌کند. از زمین و هوا به مردم حمله می‌کند. کودکان بی‌گناه و مردم غیرنظامی هدف حملات مختلف ارتش ترکیه قرار می‌گیرند و کشته و زخمی می‌شوند. در تازه‌ترین خبر و در شرایطی که آتش بس ۵ روزه اعلام شده، نیروهای کرد مستقر در شمال شرق سوریه، ترکیه را متهم کرده‌اند که اجازه نمی‌دهد غیر نظامیانی که در این مناطق گرفتار شده‌اند، از این مناطق خارج شوند و این بر خلاف توافق آتش بس است. رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور اسلام‌گرای ترکیه، که سودای احیای امپراطوری عثمانی را دارد، کردهای مستقر در سوریه را یک گروه تروریستی می‌داند و این حمله را در جهت حفاظت و امن کردن مرزهایش، توجیه می‌کند. ترکیه، سابقه تاریخی در ضدیت، جنگ و سرکوب کردها دارد. از زمان شکل‌گیری دولت مدرن در ترکیه، ستم‌گری ملی یک وجه مهم و اساسی این دولت بود.

جهان پر آشوب

صحنه سیاست و قدرت‌ها مدام تغییر می‌کند اما در بر همان پاشنه می‌چرخد. فقط بازیگران این قدرت‌ها تغییر می‌کنند، اما ماهیت آن‌ها پایدار است. ستمگران عوض می‌شوند و در بسیاری از مواقع مردم خودشان ستمگران جدید را انتخاب می‌کنند. اما منافع این بازیگران قدرت، در ستم و استثمار مردم و جنگ نهفته است تا بتوانند بر دنیا مسلط باشند. افغانستان، ۴۰ سال است که درگیر جنگ است. مردم افغانستان طی این مدت تحت اشغال‌گری آمریکا و نفوذ پاکستان و دیگر دسته‌های اسلامی جهادی بودند و در حال حاضر آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر بار دیگر در حال توافق با طالبان است. در عراق تا زمان صدام یک دیکتاتوری بی‌چون و چرا حاکم بود و بعد از حمله آمریکا و تحت عنوان «ارمغان دموکراسی برای مردم» با یک رژیم شیعه مذهبی و ستمگر روبه‌رو است. داعش هم در میانه حمله آمریکا به عنوان یک نیروی بنیادگرای مرتجع سر بلند کرد و در مقابل ستم‌گری‌های آمریکا و دیگر متحدانش، جنایات زیادی را در خاورمیانه و آفریقای شمالی انجام داد. میلیون‌ها نفر از مردم سوریه به دلیل جنایات‌های بشار اسد و پشتیبانی نظامی و مالی ایران و روسیه در جنگ داخلی، کشته

زمین خانه بشریت

آوا آرمان

منافع این اکثریت مهم نیست، چون خودشان آگاهانه یا ناآگاهانه جزئی از ماهیت تفکر بورژوازی هستند. آن چیزی که صحنه را رهبری می‌کند باید ریشه‌ای متفاوت با این روند باشد و رهبری باشد که منافع ستم‌دیده‌گان و توده‌های مردم را در اساسی‌ترین شکل خود نمایندگی کند و برایش مبارزه کند. مسلماً این امر به طور خودبه‌خودی اتفاق نخواهد افتاد و مبارزه با افکار توده‌های ستم‌دیده و تغییرشان در طول مبارزه باید بخشی از این روند باشد.

دعوایی که امروز در دنیا شاهد آن هستیم، یک تضاد واقعی بین نیروهای در قدرت است که منافع مختلف دارند و هرکدام برای تسلط برتر از زاویه سیاسی، اقتصادی و نظامی با یکدیگر رقابت می‌کنند و در این رقابت تنها مردم هستند که قربانی می‌شوند و به اشکال مختلف مورد ستم قرار می‌گیرند. دو راه بیشتر پیش روی مردم قرار ندارد. رفرم یا انقلاب. رفرم که تنها آلترناتیوهای را که از درون همین سیستم بر می‌خیزند در مقابل مردم خواهد گذاشت. انقلاب تنها راهی است که نجات دهنده همه مردم است. اما انقلاب با چه رویکردی و در چه جهتی؟ خط سیاسی - ایدئولوژیک حاکم بر یک جنبش، جامعه، حزب، سازمان یا هر کلکتیو دیگر است که ماهیت و سرنوشت آن را تامین می‌کند. نه فقط فرم تشکیلاتی - اجرایی یا حضور مردم ستم‌دیده در آن. خواست‌هایی از ستم‌ملی، پدرسالاری و درگیر شدن توده‌ها در امور خودشان، خواست‌هایی برحق، مترقی و انقلابی هستند. اما اگر مبارزه با این ستم‌ها و تلاش برای درگیر کردن مردم در اداره امور خودشان در چارچوب حفظ نظام موجود و بر بستر آن باشد، در بهترین حالت خنثی خواهد شد و یا در میانه را خواهد ایستاد. §

سایه سنگین خطر تغییر اقلیمی بر سر زمین است. محیط زیست به شدت آسیب‌دیده در حال نابودی است. امکان حیات بر این کره بیش از هر زمانی در معرض تهدید است. دانشمندان و فعالان محیط زیست بانگرانی از امکان انقراض حیات به جهانیان هشدار می‌دهند اما بنیان اصلی وضع موجود نمی‌خواهند و نمی‌توانند تغییری در رویه نابودگر خود ایجاد کنند.

گر تا تونبرگ ۱۶ ساله یکی از این فعالان است که در اجلاس سالانه سازمان ملل ۲۰۱۹، در این باره سخنرانی کرد. او در بخش‌هایی از سخنانش گفت: «شما به ما جوان‌ها چشم امید دوخته‌اید. چه طور جرأت می‌کنید؟ با وعده‌های پوچ‌تان، رویاها و کودکی مرا دزدیده‌اید. تازه من یکی از کودکان خوش‌شانس دنیا بوده‌ام. مردم در رنج هستند، جانشان را از دست می‌دهند و کل اکوسیستم در حال نابودی است.

ما در آستانه‌ی انقراض جمعی هستیم، در حالی که شما فقط از پول و داستان‌های افسانه‌ای رشد بی‌وقفه اقتصادی صحبت می‌کنید. چطور جرأت می‌کنید؟

شما می‌گویید که صدای ما را شنیده‌اید و به ضرورت این موضوع پی برده‌اید؛ اما با همه‌ی ناراحتی و عصبانیت، نمی‌خواهم حرف‌تان را باور کنم؛ چراکه اگر واقعاً این شرایط را درک کرده‌اید و همچنان دست روی دست گذاشته‌اید، پس انسان‌های پلیدی هستید؛ موضوعی که نمی‌خواهم باور کنم.

شما در انجام وظایف‌تان قصور می‌کنید؛ اما جوانان دنیا متوجه خیانت شما شده‌اند. همه‌ی نسل‌ها، شما را زیر نظر دارند و اگر انتخاب‌تان، نابودی ما باشد، هیچ‌گاه شما را نخواهیم بخشید. اجازه نمی‌دهیم اقدام‌تان بدون مجازات بماند.»

او بنیان اصلی وضع موجود را خطاب قرار داد و به نمایندگی از جنبش جهانی جوانان در اعتراض به تغییرات اقلیمی و تمام فعالان این حوزه، بخش‌هایی از واقعیت را به‌درستی بیان کرد. همه‌چیز در حال نابودی است اما رهبران و گردانندگان نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی نگران کسب سود و منافع رشد اقتصادی هستند.

ما هم آن‌ها را نمی‌بخشیم ولی نبخشیدن به‌تنهایی، بدون پرداختن به ریشه‌ها راه به جایی نمی‌برد. طرح مساله و هشدار درباره عواقب آن بسیار لازم و ضروری است اما درک این که معضل واقعی چیست و چه راه‌حلی برای آن وجود دارد فقط با طرح مساله به‌دست نمی‌آید و به رویکرد علمی و دید کلان به پدیده‌ها و دیدن تضادمندی‌ها و روابطشان نیاز دارد. ما براساس مستندات و واقعیات علمی می‌گوییم که چنین فجایی نتیجه و کارکرد یک سیستم جهانی سرمایه‌داری است و راه‌حل آن فقط سرنگون کردن نظام حاکم جهانی از طریق انقلاب سوسیالیستی با هدف نهایی انقلاب کمونیستی است. برای تغییر بنیادین و ریشه‌ای اوضاع هر کدام از ما باید با آگاهی و فعالیت انقلابی، بخشی از راه‌حل و تلاش برای رسیدن به آن باشیم. گرتا، بخش‌هایی از معضل را بیان می‌کند اما به راه‌حل نمی‌پردازد.

سرمایه‌داری امپریالیستی سلطه‌اش را بر سراسر جهان گسترانده و با مکیدن شیره جان انسان‌ها و زمین به ضرورت‌هایی که در سرشت آن است پاسخ می‌دهد. هدف نهایی هر کاری در شیوه تولید کالایی سرمایه‌داری، کسب سود و حداکثر سود است. دستکاری سودمحور در طبیعت و اجبار به بهره‌برداری از تمام منابع موجود جهان ناشی از اجبار آناژی در رقابت بین سرمایه‌های متعدد است و بر وخامت زیست محیطی می‌افزاید. استفاده از سوخت‌های فسیلی و نتایج جبران‌ناپذیر آن برای طبیعت، آب شدن یخ‌های قطبی و نابودی اکوسیستم‌های جهانی، آتش‌سوزی گسترده در جنگل‌ها، بالا رفتن درجه حرارت زمین، نابودی مرجان‌های دریایی و... از عوارض این دستکاری سودمحور در طبیعت و از نتایج مستقیم سلطه نظام امپریالیستی بر جهان است که به‌طور جدی ادامه حیات بر این سیاره را به چالش کشیده است. ولی این تنها بخشی از جنایت‌های غیر قابل تحملی است که این سیستم دائماً مرتکب می‌شود و زجر بی‌دلیل برای انبوه انسان‌ها همراه دارد.

معضل اساسی سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی بر تولیداتی است که در فرایند اجتماعی تولید و توسط میلیون‌ها و میلیاردها نفر در سراسر جهان تولید می‌شود. ثروت حاصل از این تولید اجتماعی به تملک سرمایه‌های رقیب جهانی و در نهایت، حاکمان تعداد محدودی از کشورهای امپریالیستی درمی‌آید.

ضرورت درونی سرمایه‌داری امپریالیستی مبنی بر توسعه بیاب یا بمیر با نیروی محرک آناژی، میلیاردها نفر را مجبور می‌کند در شرایط استثمار و ستم و عاری از شأن انسانی زندگی کنند. سرمایه‌داران رقیب که هر یک میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری را کنترل می‌کنند و به‌طور خاص حکومت‌های قدرت‌های بزرگ جهانی، مجبورند با یکدیگر بر سر بازارها، نیروهای کار ارزان و مواد خام از جمله سوخت‌های فسیلی و کنترل بخش‌های استراتژیک

جهان رقابت کنند. این نه تنها منجر به بالاگرفتن نزاع‌های سیاسی و اقتصادی می‌شود بلکه مکرراً منتهی به جنگ می‌شود و این جنگ‌ها به نوبه خود اثراتی ویرانگر بر محیط زیست دارند. این سیستم، سوءاستفاده تبه‌کارانه از کار و جسم کودکان را به امری رایج تبدیل کرده است و کودکان کشورهای درگیر جنگ مانند سوریه و افغانستان و... از تحصیل و حتی داشتن امنیت جانی محروم هستند.

بهره‌گیری از انواع ستم‌های سنتی و مدرن علیه زنان در سراسر جهان و بازتولید جایگاه فرودست زنان به بند ناف این سیستم وصل است. شیوه تولید سرمایه‌داری و ایدئولوژی و سیاست از طریق نهادهایی مانند خانواده و دین به‌طور مداوم به بازتولید این مناسبات می‌پردازد.

این سیستم با تقسیم جهان به ملل (دول) ستمگر و تحت ستم در سطح جهانی و ستم ملی بر برخی ملل در کشور خاص، خوراک کسب سود و منافع خود را تامین می‌کند.

سرشت بنیادین نظام سرمایه‌داری امپریالیستی به‌طور مداوم چنین جنایاتی علیه بشریت بازتولید می‌کند. سرمایه‌داری نمی‌تواند اثرات مخرب چند جانبه‌ای را که زائیده فرایند تولید خودش است، متوقف کند. سرمایه‌داری نمی‌تواند برای نسل‌های آینده برنامه‌ریزی کند زیرا هدف آن سود است و نیروی محرکه آنارشی تولید، موتور حرکتی این سیستم است.

در سال‌های اخیر شاهد کنفرانس‌ها یا توافق‌نامه‌هایی در سطح جهان بوده‌ایم که ادعای تلاش برای حل بحران تغییر اقلیم داشته‌اند. اما نکته این است که تمام این برنامه‌ها توسط و تحت کنترل کشورها و دولت‌هایی بوده‌اند که خودشان متهمان اصلی ایجاد وضع موجود و تشدید بحران‌های آن هستند. تلاش‌های محدود برای کاستن از دی‌اکسید کربن یا استفاده از سوخت‌های جایگزین، جواب لازم، کافی و درست به بحران موجود نیست چرا که کارکرد سرمایه‌داری چنین طبعاتی را ناگزیر به‌همراه دارد و خواهد داشت. نظام کنونی، دولتی فاشیستی مانند رژیم ترامپ/پنس را در آمریکا برسر کار آورده که در ضدیت با علم و دستاوردهای علمی دانشمندان، ادعا می‌کند گرمایش زمین و تغییرات علمی دروغی بیش نیست و بر استفاده از سوخت‌هایی مانند ذغال سنگ تاکید دارد و حتی از توافق‌نامه‌های نیم‌بند جهانی درباره حفاظت از محیط زیست بیرون می‌آید. **نابودی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و رهایی بشریت از این شرایط و نبرد برای بنیان‌گذاری یک نظام نوین سوسیالیستی، ضرورتی عاجل است. ...**

آلترناتیو این وضعیت، جهان و جامعه‌ای است که همه سیستم‌ها و روابط استثمار، ستم، غارت و نابودی محیط زیست و انسان‌ها را محو کنند. زیرا انسان تنها می‌تواند از طریق یک رابطه عقلانی و برنامه‌ریزی شده با بقیه طبیعت به زیستن و شکوفایی ادامه دهد. §

مریم ج

به مناسبت هفتادمین سال پیروزی انقلاب سوسیالیستی در چین

مقاله ارسالی

بخش اول

انقلاب چین، مائوتسه دون و رهایی زنان در چین

و اخلاق کنفوسیوسی (یعنی، اقتدار دین) ممکن نبود. حزب کمونیست چین به «دین» به مثابه مقوله‌ای در رده قدرت سیاسی و ایدئولوژیک حاکم در جامعه یعنی در رده دولت می‌نگریست و با آن مبارزه می‌کرد. نقد دین کنفوسیوسی در جنبش زنان نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کرد. به همین ترتیب مبارزه با اقتدار پدر و خانواده که از ستون‌های دیگر در نظام پدرسالاری بود، بسیار مهم بود و بدون آن مبارزه با دولت در زمینه ستم بر زن چندان ثمر بخش نمی‌بود. حزب کمونیست چین، پدر و خانواده را اجزای مهمی از سلسله مراتبی کردن جامعه و استقرار نظم حاکم می‌دانست. واقعیت هم همین است. مبارزه حزب کمونیست چین با نظام فئودالی و نظام پدرسالاری ثمرات معجزه آسایی به بار آورد که انقلاب بورژوازی اروپا در عمر سیصد ساله خود نتوانست. اتفاقاً انقلاب بورژوازی در فردای دست یافتن طبقه بورژوا به قدرت سیاسی و برای تحکیم آن، دو ستون مهم نظام فئودالی را با تغییراتی در بدنه خود ادغام کرد: دین و نظام پدرسالاری. اعدام زنی به نام المپ دوگوز توسط دادگاه انقلاب فرانسه به جرم اعتراض به قانون بورژوازی که زن را مساوی مرد نمی‌داند یک مثال نمادین از این فرآیندی است که تکامل سرمایه‌داری از سر گذراند. اما انقلاب چین از آنجا که با هدف کمونیسم پیش می‌رفت لاجرم در ریشه کن کردن نظام فئودالی و پدرسالاری نیز باید عمیقاً جامعه را شخم می‌زد و نمی‌توانست کارزارهای ضد دین خود را محدود به مبارزه با اقتدار دین و تابع کردن دم و دستگاه دین سالار کند بلکه باید با افکار مذهبی در میان توده‌های مردم نیز می‌جنگید و افکار نوین را جایگزین آن افکار کهنه می‌کرد. زیرا افکار مذهبی در میان مردم به روابط اجتماعی ستمگرانه تبدیل می‌شد و مهم‌تر از همه به ستم بر زن ترجمه می‌شد. در نتیجه انقلاب سوسیالیستی چین از همان

بیست سال قبل از پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ مائوتسه دون که از اولین فعالان مبارزه با ستم بر زن در چین بود در اولین شماره مجله «رودخانه چیانگ» مقاله‌ای نوشت و امضای «ارتش انقلابی زنان» را زیر آن گذاشت. در شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ همین مجله در مقالاتی دیگر نوشت، زنان اغلب اوقات از افکار کهنه حمایت می‌کنند و آنان را فراخواند که همراه با تمام نوع بشر وارد مبارزه با اخلاق ضد انسانی فئودالی شوند و می‌گوید: اگر همه ما انسان هستیم چرا نباید بتوانیم رای دهیم؟ اگر همه انسان هستیم چرا نباید بتوانیم آزادانه با هم رابطه داشته باشیم؟ هیچ وقت کسی از مردان بکارت نخواست است و چطور است که زنان را ملزم به آن می‌کنند؟

انقلاب سوسیالیستی چین به دلیل خصلت نیمه‌فئودالی ساختار سیاسی و اقتصادی‌اش و غلبه پدرسالاری فئودالی، لاجرم خصلتی عمیقاً ضدفئودالی و ضد پدرسالاری داشت که بدون آماج قراردادن این خصایل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، ترویج آگاهی کمونیستی در میان توده‌های مردم، جلبشان به انقلاب پرولتری و بالاخره استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا، استقرار روابط تولیدی سوسیالیستی و روابط اجتماعی سوسیالیستی و گسترش فرهنگ و اخلاق سوسیالیستی در جامعه غیرممکن بود. در مبارزه علیه نظام پدرسالاری (به آن «نظام» می‌گوییم چون جنبه‌های مجزا و گوناگون آن به صورت یک سیستم یا نظام عمل می‌کنند و اینجا منظور این نیست که پدرسالاری چیزی جدا از نظام سیاسی و اقتصادی/طبقاتی حاکم است) حزب کمونیست چین، چهار زنجیر اسارت زنان را تعریف کرده و آگاهی زنان را برای تشخیص این زنجیرهای اسارت و پاره کردن آن‌ها بالا می‌برد: اقتدار دولت، اقتدار دین، اقتدار پدر، و اقتدار خانواده. آزادی زنان بدون مبارزه قاطع و مستمر علیه دین

که اگر یک مرد به خاطر زور بازو بیشتر می‌تواند کار کند از ثروت اجتماعاً تولید شده هم سهم بیشتری دریافت می‌کند: از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش شعار راهنمای جامعه سوسیالیستی است اما تضادمند بوده و می‌تواند به رشد نیروهای بورژوازی پا دهد. خلاصه آنکه در سوسیالیسم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ملغی می‌شود. اما بازتولید نظام سرمایه داری فقط در گرو مالکیت خصوصی نیست بلکه از طرق و جاده‌های دیگر مانند نابرابری در تقسیم کارهای میان

مردم در جریان تولید و نابرابری در توزیع درآمد نیز بیرون می‌زند و در واقع «برابری» بیان سیاسی و ایدئولوژیک است برای حفظ این نابرابری یا بهتر است بگوییم این «تمایز». در سوسیالیسم کماکان میان زن و مرد، کار یدی و فکری، شهر و روستا «نابرابری» یا تضاد است. حتی در حزب کمونیست نیز این تمایزات بازتولید می‌شود. به این شکل که عده‌ای رهبر هستند و عده‌ای دیگر رهبری شونده. همین رهبری و دستگاه دولتی خود یک تمایز سلسله مراتبی در جامعه سوسیالیستی است. اما تا استقرار کمونیسم در جهان نمی‌توان آن را از بین برد. زیرا برای ممانعت از عقب‌گرد به سمت جامعه سرمایه‌داری و تسهیل پیشروی به سمت کمونیسم این‌ها با تمام تضادمندی‌شان اجتناب‌ناپذیرند. از یک طرف ابزاری بر جای مانده از جامعه گذشته‌اند. از طرف دیگر، برای رفتن به آینده ضروری‌اند. در هر حال، آثار منفی خود را تولید می‌کنند که حزب کمونیست باید آگاهانه با آن‌ها مقابله کند. به «برابری» در زمینه کار نگاه کنیم. «برابری» یعنی به کار بردن «به هر کس به اندازه کارش». این اصل سوسیالیستی، طبقه بورژوازی را که صاحب ابزار تولید است و از این رهگذر بر کار دیگران نیز حاکم است از بین می‌برد. اما در میان خود کارگران برخی متخصص هستند و برخی کارگر ساده و این تمایز در توزیع درآمد نمایان می‌شود. علاوه بر این‌ها بار سنگین عادات و سنن گذشته هنوز خود را تولید می‌کند. مهمتر از همه این که جامعه سوسیالیستی در جهانی به وجود می‌آید که در محاصره نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و این وضعیت تأثیرات خود را بر جامعه سوسیالیستی هم می‌گذارد. بنابراین در سوسیالیسم هم، هنوز خاک سوسیالیسم روابط پدرسالاری و مردسالاری را بازتولید می‌کند و تنها می‌توان با آگاهی و نقشه‌مندی به جای بلعیده شدن توسط این واقعیت، این تمایزات پابرجا از گذشته تبدیل به نیروی محرکه پیشروی به سمت کمونیسم شود. در این راه مطمئناً در میان مردم قطب‌بندی سیاسی به وجود می‌آید که در نهایت منطبق می‌شود بر خط «به عقب رفتن» یا «به سمت آینده پیش رفتن». به این ترتیب، مساله زنان و مبارزه برای محو کامل این ستم، در جامعه سوسیالیستی نیز یک قوه محرکه مهم در به جلو و به سمت آینده پرتاب شدن جامعه خواهد بود. §

ابتدا باید با افکار دینی و ضد علمی توده‌های مردم مجادله می‌کرد انقلاب سوسیالیستی چین برای ریشه کن کردن فئودالیسم نمی‌توانست به انقلاب ارضی یعنی بهم زدن مالکیت فئودالی بر زمین اکتفا کند و باید هم زمان با حمله به مالکیت فئودالی، یکی دیگر از ستون‌های محکم نظام فئودالی را، یعنی پدرسالاری را به زیر ضرب می‌برد.

«برای حزب کمونیست چین رهایی پرولتاریا باید هم زمان رهایی از ساختارهای پدرسالاری و در نتیجه اقتدار پدري باشد.» (به نقل از کتاب، جولوی کریستوا ص) کریستوا این مطلب را با رجوع به گزارش مائو تحت عنوان «وضع جاری» که در سال ۱۹۲۲ نوشته بود به نگارش در آورده است)

مائوتسه دون در مقاله‌ای تحت عنوان «گزارش در باره دهقانی هونان» (۱۹۲۷) اهداف فوری مبارزه در روستاهای چین را که عرصه پیشبرد جنگ درازمدت خلق علیه دولت کهنه و امپریالیست‌های حامی آن بود و جمعیت عمده چین در آن می‌زیست را مبارزه با ۴ قدرت توصیف می‌کند: مبارزه با قدرت سیاسی، مبارزه با قدرت طایفه، مبارزه با قدرت دینی و مبارزه زنان علیه قدرت شوهر. برای حزب کمونیست چین رهایی پرولتاریا بدون ریشه کن کردن نظام پدرسالاری و مردسالاری ممکن نبود و در واقع بیان این واقعیت بود که پرولتاریا فقط زمانی می‌تواند خود را رها کند که برای رهایی بشریت از اسارت هرگونه ستم و استثمار مبارزه کند و همه را به سوی جامعه کمونیستی ببرد. مبارزه با فرهنگ و اخلاق کنفوسیوسی حتی در دوره پس از پیروزی انقلاب ادامه یافت. زیرا عوض کردن سنت‌های چند هزار ساله کار یک انقلاب و دو انقلاب نیست. درون حزب کمونیست چین، بر سر این مساله جدال و منافشه یا به قول مائوتسه دون «مبارزه دو خط» درگیر بود. علت مساله این بود که عده‌ای از رهبران حزب که سابقاً انقلابی بودند اما پس از به قدرت رسیدن، بورژوا شدند. در نتیجه به سادگی از اصول کنفوسیوسی برای ایجاد تبعیت و نظم در جامعه استفاده می‌کردند و به شدت در مقابل عمیق شدن رهایی زنان و معنای آن می‌ایستادند. اما تفاوتشان با بورژوازی در آن بود که از نقاب سوسیالیسم استفاده می‌کردند و این خط بورژوازی خود را به لحاظ تئوریک هم، ساختاربندی می‌کردند و می‌گفتند سوسیالیسم زن چینی را رها کرده است و دیگر مساله‌ای به نام ستم بر زن موجود نیست و زن چینی در همه جا با مرد چینی برابر است. این ادعای غلط کاملاً مرتبط با تلاش‌های بورژوازی نوین برای احیای سرمایه داری در چین بود. در مقاله‌ای که در مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۱۰ از اسناد حزب کمونیست چین در دهه ۱۹۷۰ بازنشر شده است، این مبارزه مستند شده است. کمونیست‌های چینی مبارزه با ستم بر زن را تمام شده نمی‌دانستند زیرا در جامعه سوسیالیستی هنوز «حق بورژوازی» عمل می‌کند و تمایزات اقتصادی و اجتماعی به وجود می‌آورد. «حق بورژوازی» به معنای آن است

بخش اول: سرشت جنسی انسان، فراز و نشیب روابط جنسی از

معرفی و نقد کتاب

ماقبل تاریخ تا امروز – جلد اول

کلی خندان

بار خروارها شبه علم و خرافه و دین مدفون شده توصیه می‌شود. به ویژه برای کسانی که جایگاه فرودست زنان را موهبتی الهی برای آرامش مردان تلقی می‌کنند و نظم و نظام خانواده و ساختارهای اجتماعی را مرهون این موهبت طبیعی می‌دانند. بگذارید از همین آغاز بگویم این کتاب چرت خیلی‌ها را پاره می‌کند. ما نوادگان میمون‌ها نیستیم، ما شاخه‌ای از میمون‌ها هستیم! همین یک

عنوان: سرشت جنسی انسان، فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز؛ جلد اول

نویسندگان: کریستوفر ریان، ساسیلدا جفا؛

با کتاب بسیار جالبی روبه‌رو هستیم. از همین رو با این که مدت زیادی از انتشار اینترنتی آن می‌گذرد، معرفی و نقد آن را مفید ارزیابی می‌کنم. خواندن چنین کتاب‌هایی برای آنان که جهان‌بینی‌شان از گهواره تا گور زیر

بازگشت بشر به دوران بربریت اش. به دورانی که جز قتل، رقابت، گرسنگی، خشونت و بی‌بندوباری و قانون چیزی نداشت. تصویری از جد وحشی میمون ما! اما این تصورات چقدر درست هستند؟ ایده و باور ما درباره عشق، سکس، خانواده و... چقدر واقعی است؟

ایده‌های مرسوم و پذیرفته شده‌ای نظیر ترغیب شدن مردان ماقبل تاریخ به «سرمایه‌گذاری» روی یک زن خاص و فرزندان، حسادت جنسی مردان ماقبل تاریخ و وجود معیاری دوگانه در مورد خود مختاری جنسی مردان و زنان، بی‌اطلاعی مردان ماقبل تاریخ از زمان تخمک‌گذاری زنان و در نهایت فریبکاری و بدنمایی زن که در بسیاری از فرهنگ‌ها وجود دارد. (کتاب، ۳۶، ۳۹، ۴۵) این‌ها باورهای مرسوم جامعه علمی است جامعه‌ای عریض و طویل و پر از نام‌های بزرگ و آشنا. نظیر داروین. داروین نیز با همه نبوغ و پشت کار علمی‌اش تحت تاثیر دریافت‌های یک جانبه و سطحی و باورهای مرسوم اجتماعی در مورد زنان و مسئله سکس و تولید مثل بود. از دل برداشت مکانیکی از مفهوم «انتخاب طبیعی داروین» فرضیاتی مویذ باورهای مرسوم اجتماعی بیرون آمد که بعدها نام روانشناسی تکاملی را به خود گرفت. روانشناسی تکاملی افکار و رفتار ما را مثل طول انگشتانمان به ژنتیک و وراثت مربوط می‌کند و در ادامه پای تفاوت‌های ژنتیک مرد و زن را به میان می‌کشد که به برنامه‌ریزی متضاد زن و مرد در امر تولید مثل منتج می‌شود. روان‌شناسی تکاملی در ادامه به یک سو نگرشی‌های بیشتری انجامید. به طوری که جبهه‌بندی ویژه‌ای متشکل از کسانی که رفتار انسان را نتیجه جبر ژنتیک می‌دانستند و کسانی که آن را نتیجه جبر اجتماعی و فرهنگی می‌دانند، شکل گرفت.

روان‌شناسی تکاملی معتقد به ناچیز بودن شور جنسی زنان نسبت به مردان، سرمایه‌گذاری والدینی مرد، حسادت جنسی و قطعیت پدری و پذیرندگی جنسی قطعیت یافته و تخمک‌گذاری پنهان است. (کتاب، ۵۱، ۵۲) این‌ها ایده‌هایی است که در اندیشه و باور داروین نیز رخنه داشت و برآمده از تصورات و ایده‌های غالب دوران بود. مرد در پی ابرازعلاقه‌اش به یک زن در پی چیست؟ سکس! البته نه فقط سکس بلکه دسترسی انحصاری به یک زن به خصوص. روانشناسی تکاملی معتقد است که انحصارطلبی جنسی امری کلیدی و حیاتی است. زیرا در دوره‌های تکاملی این یک نوع استراتژی از سوی جنس نر بوده است تا اطمینان یابد بچه متولد شده متعلق به اوست (قطعیت پدری). این همان توافق و قراردادی است که پایه نظام خانواده را تشکیل می‌دهد. مردان، کالا و خدمت‌های را به زنان ارائه می‌دهند و در ازای آن به زنان به شکل انحصاری دسترسی خواهند داشت. این همان قرارداد سکس است. (کتاب، ۵۷) از دید زنان نیز تنها مردانی قابلیت سکس را خواهند داشت که ویژگی‌هایی نظیر میل و توانایی مرد برای فراهم کردن امکانات برای زن و بچه‌هایش، میل و توانایی مرد برای مراقبت از زن و کودکان‌اش و نیز میل و توانایی مرد برای انجام وظایف والدینی را داشته باشند.

اما فرضیات بنیادینی که در بالا به آن اشاره شد هیچ حقیقتی را بازتاب نمی‌دهند. تحقیقات زیادی در رد این فرضیات انجام پذیرفته است. تحقیقاتی که برای مطالعه رفتار جنسی انسان ماقبل تاریخ از بقایای به جامانده فسیلی تا توجه به زیست جنسی پسرعموها و دخترعمه‌های بیولوژیکمان یعنی به زندگی میمون‌ها که ما نیز رسته‌ای از آن‌ها هستیم پرداخته است. این تحقیقات ثابت می‌کند که انگیزش به ظاهر غریزی مردان امروز برای کنترل تمایلات جنسی زنان، مشخصه ذاتی سرشت انسان نیست. این کنترل، واکنشی است به شرایط اجتماعی و اقتصادی خاص کنونی که بسیار متفاوت از آن چیزی است که گونه ما در طی روند تکامل زیستی تجربه کرده است. نویسندگان در فصل آخر جلد اول کتاب با بررسی دو رسته از میمون‌ها که

جمله کافی است که تصورات خودخواهانه و از سر ضعف انسان درباره این که خود را موجودی پاک، معصوم و عقلانی به حساب بیاورد، به هم بریزد. ما نوادگان اجدادی هستیم که عطش جنسی سیری ناپذیری داشته‌اند. این‌ها اولین پاراگراف‌های مقدمه کتاب است. نویسندگان موضع خود را همین اول روشن کرده‌اند. ما با کتابی روبه‌رو هستیم که قرار است در آن تمامی تصورات سفت و سخت‌مان درباره انسان و تمدن و ریشه‌های آن به ویژه در حوزه امر جنسی و جایگاه و مفهوم مرد و زن در تقسیم کار جنسی و اجتماعی به چالش کشیده شود. از دید نویسندگان، بشر باید خیلی وقت پیش از این‌ها تصورات کودکانه‌اش درباره این مفاهیم را کنار می‌گذاشت. اما ساختارها، نهادها و دینامیک‌هایی وجود دارد که اجازه این گسست علمی را به نگاه بشر نمی‌دهند.

به اعتقاد نویسندگان، قربانی شدن میل جنسی انسان در پیشگاه خانواده هسته‌ای و سرکوب میل آزاد جنسی، عوارض و مشکلات جسمی و روحی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی متعددی را در طی سده‌ها رقم زده است. فقط با نگاه به آمار و ارقام دهه گذشته در آمریکا نیز می‌توان وجود چنین بحرانی را مشاهده کرد. ۴۳ درصد از زنان آمریکایی اختلال جنسی دارند. راستی اگر میل جنسی چیزی معمولی، ساده، قابل کنترل و رام است چرا چنین بحران‌هایی به وجود می‌آید. در تصور عامه، زن‌ها به نداشتن میل جنسی در حد و اندازه مردان شناخته می‌شوند، اما داروی تقویت میل جنسی «ویاگرا» سالیان است که در صدر جدول فروش قرار دارد. یا صنعت عریض و طویل ضد زن پورنوگرافی که سالانه از ۵۷ تا ۱۰۰ میلیون دلار کسب درآمد می‌کند. چیزی بیشتر از درآمد سه شبکه بزرگ NBC و ABS و CBS و همه تیم‌های فوتبال و بسکتبال و بیسبال. به این بحران‌ها، فجایعی مثل آزارهای جنسی کودکان توسط صدها کشیش کاتولیک را هم باید افزود. تنها در سال ۲۰۰۸ کلیسای کاتولیک ۴۳۶ میلیون دلار غرامت به این افراد پرداخت کرده است. جامعه کنترل‌گر موجود سعی دارد همه این بحران‌ها را با تجویز نسخه درمان کند. اما واضح است که اگر ما هنوز به باورهای سنتی بچسبیم و بگوییم تک همسری طبیعی است، ازدواج یک الگوی جهانشمول و همه‌گیر است و هر ساختاری برای خانواده غیر از ساختار هسته‌ای آن انحراف محسوب می‌شود، هرگز نمی‌توانیم به این تضادها پاسخ درست بدهیم. نویسندگان معتقدند بحران کنونی ما در این است که ما در حال جنگ با سرشت جنسی‌مان هستیم. مذهب، سیاست و حتی علم علیه این تمایلات جنسی که طی میلیون‌ها سال تکامل یافته است، جبهه گرفته‌اند.

راستی به این اندیشیده‌اید که چرا از تصور خوردن یک سوسک یا کرم چندشتان می‌شود اما گوشت آبدار و جگر کباب شده را با ولع تمام به دندان می‌کشید؟ سوال جالبی است. در پرتو این سوال چالش برانگیز نویسندگان توضیح می‌دهند که حتی علایق و احساسات ما بازتاب فرهنگ و ایده‌هایی است که در آن رشد یافته‌ایم. ارائه چنین تصویری حتما اضطراب‌آور است. برای کسانی که عادت به نقد و پرسش کشیدن خود و پیرامون خود را ندارند، رها کردن تخت گرم و نرم و منظم و مرتب ایده‌ها و باورهایی که برایشان ساخته شده، امری ناراحت‌کننده باید باشد. تصور بکنید که زنی با داشتن چند مرد و چند بچه زندگی بکند. یا زنی با یک یا چند زن زندگی عاطفی خود را در کنار فرزندان بیولوژیک یا غیر بیولوژیک‌اش داشته باشد. تصور کنید که عشق زندگی‌تان با چند نفر دیگر زندگی جنسی و تجربه جنسی خود را داشته باشد و شما نیز با افراد متفاوت دیگری. این‌ها برای نگاه عقب مانده و آغشته به سموم مذهب و قواعد نظام طبقاتی سرمایه‌داری که حافظ خانواده تک همسری هسته است، چیزهایی بسیار چندان‌آور است. تصویری است از

لردگان را تنها نگذاریم

دوشنگ مینو

چهلمین سال حاکمیت نظام ضدبشری جمهوری اسلامی، رکورد ظلم و ستم را به فاجعه‌بارترین شکل ثبت کرده است. اگر در سال‌های آغازین حاکمیت این نظام، جنگ ۸ ساله با آمار بالای قربانیان به مردم تحمیل شد و فاجعه حلبچه انسان‌های بی‌دفاع را با اقدامات جنایتکارانه به کام مرگ کشاند تا حیات این نظام ننگین حفظ شود؛ اگر اعداد گسترده بهترین انسان‌ها در دهه ۶۰ برای سرکوب مخالفین و تثبیت نظام، جامعه را از مشی انقلابی محروم کرد و نسل‌های مختلف را به سمت تاریک اندیشی سوق داد، امروز با زلزله، سیل، خودکشی و خودسوزی و اقدامات سلامت محور و ... جان انسان‌های بی‌دفاع به بازی گرفته می‌شود و جواب اعتراضات به حق آن‌ها زندان، گاز اشک‌آور و پلیس ضدشورش است.

تلفات حاصل از زلزله، سیل و سایر وقایع طبیعی که امکان مدیریت بحران مناسب داشت، همچون سایر اقدامات مثل کنترل فقر و تورم و تأمین رفاه افراد جامعه که از دست مسئولین این نظام نه کاری ساخته است و نه میلی برایش دیده می‌شود، این اندازه همگان را خشمگین نکرد که وقتی خبر انتقال ویروس اچ‌آی‌وی در لردگان منتشر شد. چرا نباید خطای این سیستم بهداشت و درمان را باور کرد، وقتی تمامی داروخانه‌ها اذعان می‌کنند که دارو نداریم. پس انتقال ویروس حتمی است و مزخرفات مبلغان دینی و سران این نظام پوسیده با ادعاهای مربوط به ابتلای ساکنان روستا از طریق سرنگ آلوده یا روابط جنسی کنترل نشده غیر قابل باور است. چگونه ممکن است اعضای بزرگسال یک خانواده از طریق تزریق سرنگ آلوده یا روابط جنسی، به طور همزمان به این ویروس مبتلا شوند؟ بله می‌شود در یک خانواده زن و مردی در اثر رابطه جنسی مبتلا شوند، می‌شود کودکان به واسطه شیردهی مادری که مبتلا به این ویروس است، مبتلا شوند، اما اعضای بزرگسال یک خانواده تنها در صورتی که همگی معتاد تزریقی باشند یا همگی با هم رابطه جنسی داشته باشند، امکان ابتلا دارند. کودکی که مبتلا به این ویروس است، حتما در سنین پایین تر علائمی را نشان می‌دهد و این طور نیست که در بزرگسالی متوجه این عارضه می‌شود. تمامی شواهد و قرائن، تخلف صورت گرفته را تأیید می‌کند و ادعاهای عوام‌فریبانه نظام تنها برای فرار از عواقب پذیرش این جنایت است و خشم عمومی را بیشتر می‌کند. مردم روستای چنارحمودی به درستی مکان‌هایی را برای اعتراض نشانه رفته‌اند که اگرچه ظاهراً در شکل‌گیری این فاجعه سهم کمتری دارند، اما نمایندگان عاملین اصلی این

نزدیکی ژنتیکی بسیار زیادی به هموساپین دارند روی شباهت‌ها و تفاوت‌های جالبی انگشت می‌گذارند. شاید برایتان جالب باشد بدانید که «هابز» جامعه‌شناس لیبرال که انسان را گرگ می‌دانست و معتقد بود که دولت باید به عنوان گرگ بزرگ‌تر بالای سر ما باشد تا ترس از گرگ بزرگ‌تر، طبیعت وحشی انسان را رام کند و پایه‌گذار تمدن شود، تصویرش از انسان یک «شامپانزه» بود. (کتاب، ۶۵) به اعتقاد نویسندگان کتاب، تحقیقات پژوهشگران نشان می‌دهد که زیست انسان ماقبل تاریخ از جنبه‌های زیادی به ویژه در زمینه سرشت جنسی مان ما را به «ببون‌ها» که تیره دیگری از میمون‌ها هستند، نزدیک‌تر می‌کند. برعکس شامپانزه‌ها، ماده‌های انسان و ببون‌ها در کل چرخه قاعده‌گی به هنگام بارداری و شیردهی جفتگیری می‌کنند. در حالی که شامپانزه‌های ماده در طول ۲۵ تا ۴۰ درصد دوره قاعده‌گی فعال هستند. نوزاد انسان و ببون بسیار کندتر از نوزاد شامپانزه رشد می‌کند. ببون‌های ماده مانند انسان‌ها بلافاصله بعد از زایمان به زندگی اجتماعی برگشته و ترس کمتری از بچه‌کشی دارند. ببون‌ها و انسان‌ها از مدل‌های جفتگیری بسیار متفاوتی بهره می‌گیرند. ببون‌ها و انسان‌ها به هنگام جفت‌گیری به چشم‌های هم خیره می‌شوند و یکدیگر را عمیقاً می‌بوسند. پدیده‌ای که در شامپانزه‌ها دیده نمی‌شود. در بین ببون‌ها و انسان‌ها، تقسیم خوراک همبستگی بالایی به زندگی جنسی دارد. اما این همبستگی در شامپانزه‌ها ضعیف است. در حالی که فعالیت جنسی درمیان شامپانزه‌ها و سایر نخستی‌ها با هدف تولید مثل انجام می‌شود، ببون‌ها و انسان‌ها از فعالیت جنسی برای اهداف اجتماعی نظیر کاهش تنش، برقراری پیوند و حل کشمکش، تفریح و... بهره می‌برند. (کتاب، ۷۵)

حتی اگر این تفاوت‌های مشاهده شده را نیز در نظر بگیریم و به همان مدل شامپانزه‌های برگردیم باید به این ایده دانشمندانی نظیر ونسا وودز و برایان هیر نیز دقت کنیم که به جای شروع با این فرضیه که هوشمندترین نوع انسان آنهایی بودند که بقا یافتند تا نسل بعد را ایجاد کنند، شاید بهتر باشد فرض کنیم هوشمندترین نوع انسان آنهایی بودند که از بقیه اجتماعی‌تر بودند. زیرا به دلیل موفقیت در حل مشکلات یکدیگر توانستند به سطح بالاتری از شایستگی برای بقا دست یافته و از سوی انتخاب طبیعی گزینش شوند تا در طی زمان به حل مشکلات پیچیده‌تری نائل آیند. فرضیه پایه‌ای آنان این است که انسان‌ها هوشمند شدند چرا که نیاکان ما آموختند باهمدیگر «همکاری» کنند. کلید واژه‌ی طلایی این فصل همین جاست. رابطه همکاری و بقا در تاریخ تکاملی انسان.

جسارت علمی نویسندگان کتاب در ارجاع به مشاهداتی که پایه پیش فرض‌های دانشمندان و باورهای عمومی اجتماعی را مورد نقد قرار می‌دهد، ستودنی و آموزنده است. ما در ادامه کتاب و در جلد‌های دیگر آن قرار است با تعداد بیشتری از این مشاهدات خلاف جریان و مثال‌های نقض واقعی که عمومیت هم دارند، روبه‌رو شویم. با این که کتاب با ارائه نمونه‌ها و آمار و مثال‌های تأیید شده بسیاری ادعاهای خود را مستند می‌کند، اما پرسش‌های مهمی را نیز بی‌پاسخ می‌گذارد. پرسش‌هایی که معلوم است دغدغه خود نویسندگان نیز بوده اما به دلیل محدودیت در روش مطالعه علمی و محدود شدن به مسئله بررسی رفتاری اجداد میمون ما یا تمرکز روی «مفهوم» سکس و رابطه آن با مسئله تکامل گونه ما، اجازه تعمق بیشتر را به نویسندگان نمی‌دهد. پرسش‌های اساسی نظیر این که ایده‌های سفت و محکمی که حتی دانشمندان ما را نیز به اشتباه می‌اندازد و راهنمای پژوهش آنان می‌شود از کجا آمده و چه رابطه‌ای بین این ایده‌ها با زیست اجتماعی هموساپین‌ها وجود دارد؟ پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که محققان پیش روی خود قرار می‌دهند از کجا می‌آید؟ زیست اجتماعی یعنی چه؟ این زیست حول چه نوع سازماندهی و همکاری معینی شکل می‌گیرد؟ چه عواملی قدرت کنترل این سازماندهی و پیشبرد آن را دارند؟ آیا همین که ما بدانیم رفتارمان از برخی جهات شبیه ببون‌ها یا شامپانزه‌ها است ایده درست و دقیقی درمورد زیست ویژه اجتماعی تاریخی هموساپین به دست خواهیم آورد؟ برای بررسی سرشت جنسی انسان باید به کجا رجوع شود؟ دعوای بین بیولوژیست‌های جبرگرا و جامعه‌شناس‌های جبرگرا را باید با کدام رویکرد علمی جایگزین کرد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در ادامه این سلسله به آن خواهیم پرداخت. §

فاجعه هستند و تمامی صحبت‌های خلاف واقع ابتدا از تریبون آن‌ها در رسانه‌ها منتشر شد و همین ارگان‌ها در حال سرکوب وحشیانه مردم جان به لب رسیده روستا هستند و اعتراضات مردمی را فتنه دشمنان و فرصت طلبان می‌نامند.

مسولان مربوطه معتادان تزریقی روستا و روابط نامشروع را علت ابتلای مردم به این ویروس می‌دانند. آن‌ها به جای اعتراف کردن به جنایت پیشگی خود، با انواع ادعاها و تهمت‌های بی‌اساس به انسان‌ها و قربانیان، افکار عمومی را در ارتباط با جنایاتی که رقم می‌زنند، فریب می‌دهند.

این روزها هیچ کس از روستای چنارمحمودی نان نمی‌خرد و هیچکس حاضر نیست میوه باغداران آنجا را بخرد. هیچ دندانپزشکی مردم را معاینه نمی‌کند. چه کسی جوابگوی این ستمی است که بر مردم رفته؟

اخبار هر روزه شکلی از جنایت این نظام را برملا می‌سازد. اعدام زندانیان، احکام سنگین زندان، اپیدمی ویروس اچ‌آی‌وی، خودسوزی دختر آبی،

جنگ در کشورهای همسایه و هزاران فاجعه ریز و درشت دیگر. آیا راه برون رفت از این شرایط وجود ندارد؟ با مشاهده کدام فاجعه علیه این بی‌دادگری‌ها مبارزه می‌کنیم؟ آیا شرایط موجود طبیعی است و نیازی به عکس‌العمل ندارد؟

شرایط موجود نتیجه حاکمیت ورشکسته و تحت سلطه‌ای است که در برابر اوامر قدرت‌های جهانی و منازعات میان آن‌ها به دنبال راه نجات است و به قیمت فلاکت عمومی افراد جامعه در این مسیر از هیچ جنایتی اجتناب نمی‌کند. این شرایط طبیعی نیست و باید تغییر کند اما تغییری که منافع اکثریت افراد جامعه را در جهت از بین بردن ظلم و ستم تأمین کند نه تغییری که جای مجریان ظلم و ستم را عوض کند و تأمین منافع ستمگران جهان را در پی داشته باشد. برای دستیابی به این تغییر، شکل‌گیری اعتراضات علیه تمامی ارکان ظلم و ستم ضروری است، اما تا زمانی که این اعتراضات هدایت شده و منسجم نباشد، راه به جایی نخواهد برد و سرکوب می‌شود. باید برای رهایی از این حاکمیت ضدبشری و ضدزن متحد شویم و تمامی ارکان بازتولید ستم را نابود کنیم. §

نامه عاطفه رنگریز از زندان

از درس‌های دانشکده جنگ زندگی: هر آن چه مرا نکشد قوی‌ترم می‌سازد

عاطفه رنگریز، فعال کارگری زنان در ۱۱ اردیبهشت و در تجمع روز کارگر بازداشت شد. چندین بار قرار کفالت و تعیین وثیقه‌ای که برای او صادر شده بود، توسط نا قاضی‌ها و در بی‌دادگاه‌های ناعادلانه کنسل شد و از آزادی موقت او جلوگیری شد تا این که دو روز پیش با قرار وثیقه موقتاً آزاد شد. اصل عدم تفکیک جرائم هم شکلی از شکنجه است که در مورد عاطفه و تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی اعمال می‌شود. متن زیر نامه او در زندان و پیش از آزادی موقت است.

۱۳ روز و سرداندن خانواده در بیرون و من در داخل زندان. بازی‌دانی که گران می‌آید، زیرا گویی عدالتی در کار نیست و پرسش این که چگونه دستان من در این بند بی‌عدالتی میت‌واند خودش را آزاد کند، کماکان پابرجاست. این بندها دستان مرا به دستان بسیاری گره می‌زند، دستان خواهرانم که جز برای حق طلبی گره نشده بود و شدیدترین ستم‌ها هم نتوانسته گره آن‌ها را باز کند، دستان دلسوزترین جان‌های این سرزمین بلاخیز که برای آموزش بهتر، برای کودکی ربوده شده، برای حداقل‌های زندگی شایسته بلند شدند و داس بی‌عدالتی هم نتوانسته از رویش آن‌ها جلوگیری کند، دستان خشکیده زندانیانی که قربانی چرخ دنده‌های بی‌رحم انواع تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی شده‌اند.

از این رو بدن خود را سلاحی می‌کنم در برابر این همه بی‌عدالتی که بر ما گذشت و می‌گذرد و اعتصاب غذای خود را در اعتراض به عدم پذیرش غیرقانونی وثیقه‌ای که تاکنون پنج بار با در بسته و دیوارها روبه‌رو شد و همچنین صدور احکام ناعادلانه و نگهداری غیرقانونی در زندان قرچک اعلام می‌کنم. نیک آگاهم که جان من برای آنان که به بازی‌اش گرفته‌اند ارزش محافظت ندارد، و این رنج را برای شکستن این دیوار سکوت که قتل خاموش جامعه مدنی و صدای حق طلبی ما است، تحمل می‌کنم.

از این رو، نوشته‌ام را با دو کلمه تمام می‌کنم که پژواک آن در سرتاسر تاریخ ما فرودستان پیچیده است:

“یا مرگ یا آزادی”

عاطفه رنگریز/ زندان قرچک/ ۲۴ مهر ۹۸ §

در تجمع روز جهانی کارگر در تاریخ یازده اردیبهشت نود و هشت بازداشت شدم و پس از ۴ روز با وجود صدور قرار کفالت ۳۰ میلیونی از آزادی من جلوگیری شد و پس از ۲۸ روز بازجویی و چندین بار انتقال از زندان قرچک به اوین با پرونده‌سازی کاملاً مشهود روبه‌رو شدم با آن که بارها و بارها در پاسخ‌های خود گفته بودم که فعالیت‌های من کاملاً قانونی بوده و درکی از سوالات شما ندارم.

در ادامه این روند ناعادلانه قرار وثیقه من به ۵۰ و ۷۰ میلیون تومان افزایش یافت و این بار نیز دادسرا از قبول قرار کفالت سرباز زد و باز خانواده به دیوارهای ناعادلانه برخورد کرد؛ آن‌ها در بیرون سرگردان شدند و من نیز در داخل زندان.

این سرگردانی همچنان ادامه یافت تا آن که دادگاه بدوی‌ام در تاریخ ۱۴ مرداد ماه در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب برگزار شد. دادگاهی که امکان دفاع و پاسخگویی به آن نبود و رنگ و بوی فرمایشی داشت. قاضی مقیسه مبلغ قرار وثیقه را به دو میلیارد تومان افزایش داد. با این وجود، خانواده با این در و آن در زدن بالاخره توانستند این وثیقه سنگین را فراهم کنند اما بار دیگر طی روندی کاملاً غیرقانونی با قبول وثیقه مخالفت شد و در نهایت حکم یازده سال و نیم زندان به وکیل من ابلاغ شد. حکمی که نه بر اساس ادله موجود در پرونده که بیشتر به اتهامات ردیف شده بازجویان بازمی‌گشت.

این جانب بارها به روند غیرقانونی پرونده‌ام از جمله عدم قبول وثیقه، عدم اجرای اصل تفکیک جرائم، صدور احکام ناعادلانه به طرق مختلف اعتراض کرده‌ام و این خلاصه‌ای است از روند غیرقانونی وضعیت من در این ۵ ماه و